گفت‌وگوی «جوان» با برادر طلبه شهید مدافع حرم محمد مسرور

می‌گفت برات شهادت را از امام سجاد(ع) گرفته‌ام

زینب محمودی‌عالمی

«خواب دیدم که امام سجاد(ع) نوید و خبر شهادت من را به مادرم می‌دهد و من چهره آن حضرت را دیدم و به من فرمودند تو به مقام شهادت می‌رسی. در تمام طول عمرم به این خواب دل بسته‌ام و به امید شهادت در این دنیا مانده‌ام. هم اکنون که این خواب را می‌نویسم یقین دارم که شهادت نصیبم می‌شود و منتظر آن خواهم ماند تا کی خداوند صلاح بداند که من هم همچون شهیدان به مقام شهادت برسم.» متنی که خواندید دستنوشته شهید مدافع حرم محمد مسرور است که ۱۰ سال قبل از شهادت در بهمن ماه ۱۳۹۴، برات شهادتش را از امام سجاد(ع) گرفت. در گفت‌وگویی که با عبدالحسین مسرور برادر شهید داشتیم، سعی کردیم گذری بر زندگی این طلبه شهید مدافع حرم داشته باشیم.

اصالتاً اهل کجا هستید و شهید متولد چه سالی بودند؟

اصالتاً اهل شهر کازرون هستیم. پنج فرزند بودیم؛ چهار برادر و یک خواهر. من دومین فرزند خانواده هستم و متولد ۱۳۵۶. ۱۰ سال بعد هم خدا محمد را اول فروردین سال ۱۳۶۶ در عید نوروز به خانواده ما هدیه داد. فرزند آخر بود و همه دوستش داشتند. پدرم مغازه کوچکی داشت و یکسری وسایل مربوط به خانه، ظروف و لباس می‌فروخت و کسب و کار حلالی داشت. مغازه پدرم معروف بود به اینکه افراد کم‌بضاعت به آن مراجعه می‌کردند. پدرم به بی‌بضاعت‌ها قرض می‌داد. خیلی مواظب بود که نان حلال سر سفره بیاورد.

چه نوع شیوه تربیتی در خانواده شما وجود داشت که باعث شد محمد رزمنده جبهه دفاع از حرم شود؟

ما خانواده مذهبی داریم. برادر شهیدم طلبه بود و من هم در حوزه علمیه کازرون مشغول تدریس علوم حوزوی هستم. از همان کودکی‌مان روش تربیتی که پدر داشت این بود که فرزندانش را با اهل‌بیت آشنا کرد. یادم است بابا حتی هنگام خواباندن بچه‌ها روضه اهل‌بیت و امام حسین(ع) می‌خواند. محمد هم مستثنی نبود و در این حال و هوا رشد کرد. از پنج سالگی به مسجد می‌رفت. در تمام مراحل زندگی تا مدرسه و نوجوانی با مسجد و فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی ارتباط داشت. سه ماه اول آموزشی خدمت سربازی به مرکز آموزشی ۰۵ کرمان رفت و بعد در ارومیه مشغول به خدمت شد. بعد از خدمت سربازی وارد حوزه علمیه شد البته نه به عنوان طلبه! دو سال در کتابخانه حوزه علمیه کازرون مشغول به خدمت شد. بعد از دو سال وارد خدمت سربازی امام زمان(عج) شد و رسماً لباس سربازی امام زمان(عج) (طلبگی) پوشید و هفت سال بعد هم به آرزوی همیشگی‌اش شهادت که ۱۰ سال قبل خوابش را دیده بود، رسید.

قضیه خوابی که اشاره کردید، چه بود؟

برادرم ۱۰ سال قبل از شهادتش ارتباط عمیقی با شهدا گرفته بود و در همان ایام هم خواب خاصی دید و نوید شهادتش را امام سجاد(ع) گرفت. شهید خواب‌هایی که از اهل‌بیت دیده بود در دفترچه‌ای یادداشت می‌کرد و هیچ کس خبر نداشت تا اینکه بعد از شهادتش آن دفترچه را پیدا کردیم. ۱۰ سال قبل از شهادت، محمد یک شب خواب می‌بیند امام سجاد(ع) به مادرمان نوید شهادتش را می‌دهد. به این خواب دل خوش کرده بود و در این دنیا به امید شهادت زندگی می‌کرد. موقعی که خواب شهادتش را دید طلبه نبود یا خبری از جنگ و دفاع از حرم نبود. اما خودش مطمئن شده بود که بالاخره به شهادت می‌رسد.

خط رزمندگی در خانواده یا اقوامتان وجود داشت؟

بله، عموی‌مان شهید است و الگوی محمد هم عموی شهیدمان بود. سال ۶۳ که من هفت ساله بودم عموی ما «عبدالاحد مسرور» در عملیات بدر شهید شد. محمد سال ۶۶ به دنیا آمد و عمو را ندیده بود. وقتی بزرگ شد وصیتنامه عمو را خواند. آثاری از عمو جمع‌آوری کرد. لباس رزم عمو را می‌پوشید و ارتباط معنوی با او برقرار می‌کرد. بعد از اینکه وارد حوزه علمیه شد، کار ابتکاری بی‌سابقه‌ای در حوزه علمیه کازرون انجام داد و یک مرکز برای نشر فرهنگ شهادت و ارتباط با شهدا در شهرستان به وجود آورد که باعث شد نوجوانان، جوانان و طلاب حول محور شهدا باشند. جلسات انس با شهدا برگزار می‌کرد و پیگیر بود تا مراسم یادواره سالانه شهدا برگزار شود. با کمک دوستانش دعا و توسل و روضه در مراسم شهدا برگزار می‌کرد. محصولات فرهنگی، کتاب و لباسی که مربوط به شهدا بود از قم خریداری می‌کرد و به کازرون و روستاهای اطراف می‌آورد.

چه ویژگی اخلاقی در شهید مسرور نمود بیشتری داشت؟

اهل نماز اول وقت بود. در ارتباط با نامحرم خیلی مواظب بود. حتی با خانم‌های اقوام که صحبت می‌کرد سرش پایین بود. از خانواده‌های شهدا مصاحبه می‌گرفت. سایتی به نام شهود عشق راه‌اندازی کرد. البته این سایت الان فعال نیست به سایت خود شهید منتقل شد. بعد از شهادتش سایتی راه‌اندازی کردیم و تمام آثار شهدای کازرون از جمله وصیتنامه، عکس و خاطرات به سختی جمع‌آوری کردیم و در سایت شهید محمد مسرور منتشر شد. یکی از ویژگی‌های مهم محمد عشق به اهل‌بیت بود. همیشه در روضه‌ها شرکت می‌کرد. ۹ بار به زیارت عتبات عالیات رفته بود. چند سال اخیر نذر داشت حتماً به پیاده‌روی اربعین و زیارت امام حسین(ع) برود. با اینکه وضع مالی‌اش خوب نبود هر وسیله‌ای داشت می‌فروخت و پولی تأمین می‌کرد تا بتواند در زیارت اربعین شرکت کند. حتی کامپیوترش را یک سال فروخت. یکی از طلاب می‌گفت محمد یک انگشتر داشت. هر چه گفتیم انگشترت را بیاور به من بده تا بخرم، محمد نمی‌فروخت. یک سال آمد پیشم گفت می‌خواهم این انگشتر را بفروشم، نمی‌خواهی؟ گفتم چطور شد؟ گفت اربعین نزدیک است باید بروم زیارت اربعین، الان باید انگشترم را بفروشم.

محمد خصلتی که داشت به لقمه حلال خیلی حساس بود. وقتی به خانه می‌آمد اگر گرسنه بود داخل یخچال را می‌دید غذایی هست از مادر سؤال می‌کرد این غذا مال خودمان است یا یکی از اقوام آورده است؟ اگر دستپخت مادرم بود می‌خورد. خیلی مواظب بود حتی غذای شبهه‌ناک نخورد. در بحث مالی خیلی حساس بود که دینی گردنش نماند. در حوزه علمیه صندوق قرض‌الحسنه‌ای داریم. روزی که محمد می‌خواست به سوریه اعزام شود، ما خبر نداشتیم. یک روز قبلش آمد گفت من به صندوق بدهکارم. دفتر صندوق را نگاه کردم و گفتم نه بدهکاری نداری! گفت نه من می‌خواهم مطمئن شوم و پول اضافی داد. مدیر حوزه می‌گفت خیلی مواقع محمد می‌آمد ۱۰۰ تومان، ۲۰۰ تومان برای رد مظالم می‌داد. ویژگی دیگر محمد این بود که به امور دنیایی تعلق نداشت. یک جمله برادر شهیدم دارد اینکه شهادت جان کندن نیست، دل کندن است و باید از دنیا دل بکنید تا به شهادت برسید.

شهید متأهل بودند؟

محمد شش ماه عقد کرده بود. از این شش ماه حدود ۵۰،۶۰ روز سوریه بود که به شهادت رسید. تابستان عقد کردند و کمی بعد محمد رفت و در ۱۶ بهمن سال ۹۴ در اعزام اولش به شهادت رسید.

چطور به سوریه اعزام شدند؟

برادرم از تیپ امام سجاد(ع) کازرون به جبهه دفاع از حرم اعزام شد. جالب است که برات شهادت را از امام سجاد(ع) گرفت و از تیپ امام سجاد(ع) هم اعزام شد. شهید ارتباط عجیبی با امام سجاد برقرار کرده بود و صبح جمعه ۱۶ بهمن سال ۹۴ در سوریه به شهادت رسید.

نحوه شهادتش چطور بود؟

گویا وسط یک میدان گیر افتاده بودند. تک‌تیرانداز دشمن از بالای یک ساختمان تیراندازی می‌کند و دو نفر همزمان شهید می‌شوند. همرزمشان هم زخمی می‌شود. محمد برای کمک می‌رود اما تک‌تیرانداز محمد را هدف می‌گیرد و از پهلو تیر می‌خورد. گلوله از بالای سینه و از شکم به صورت اوریب خارج شده بود. پیکرش یک روز در آن صحنه مانده بود. احتمالاً از بچه‌های حزب‌الله لبنان و ایرانی‌ها پیکرها را آورده بودند.

کدام منطقه عملیاتی بودند؟

بعد از عملیات آزادسازی نبل و الزهرا برای پاکسازی به منطقه رتیان رفته بودند. ظاهراً به کمین نیروهای جبهه النصره یا داعشی خورده بودند و در این میدان به شهادت رسیده بودند.

خبر شهادت محمد را چطور شنیدید؟

اولین کسی که فهمید، بنده بودم. شهادت محمد روز جمعه اتفاق افتاد. ولی ما خبردار نشدیم تا روز شنبه. من از کلاس‌های حوزه برگشتم. ظهر خوابیده بودم. ساعت چهار بعد از ظهر یکی از اساتید ما تماس گرفت و گفت خبری از محمد دارید؟ ما خبر نداشتیم. گفتم نه چیزی شده؟ فهمیده بود ولی خیلی واضح نگفت. تا شب پیگیر بودم. بعضی از بچه‌ها می‌دانستند و به بنده چیزی نگفتند. تا یکی از رفقا تماس گرفت و گفت اسم محمد در لیست شهداست. اخبار در فضای مجازی پیچیده بود و به گوش مادرمان رسید. صبح رفتیم تیپ امام سجاد(ع) و خبر قطعی شهادت را شنیدیم.

اگر به خاطرات محمد برگردید، نکته‌ای می‌یابید که مؤید شهادتش باشد؟

محمد پایه هفتم و سطح دوم حوزه بود. در مرور رفتارش باید بگویم که یک فرد عادی و معمولی بود. با بچه‌ها شوخی می‌کرد، می‌گفت و می‌خندید. تمام این دستنوشته‌ها و خواب اهل‌بیت را که الان از ایشان می‌دانیم، همگی را در یک دفترچه نوشته بود که بعد از شهادت دفترچه را پیدا کردیم و متوجه شدیم، ایشان منتظر شهادت بود. انسان توداری بود و با کسی در رابطه با این چیزها صحبت نمی‌کرد. خیلی عادی برخورد می‌کرد.

آخرین وداعش با خانواده چطور بود؟

محمد علاقه خاصی به شهید آوینی داشت. همه کتاب‌هایی که شهید آوینی در مورد جنگ و جبهه نوشته بود، مطالعه کرده بود. از کتاب‌های مختلفی که مطالعه کرده بود، سعی داشت کتابی تهیه کند. هزار جمله از شهید آوینی انتخاب کرده بود. یادداشت کرده بود و قصد داشت این کتاب را چاپ کند و روزی هم که رفت تهران به این بهانه رفت. گفته بود می‌خواهم پیگیر چاپ کتاب و خلاصه دستنوشته‌های شهید آوینی شوم. ما خبر نداشتیم برای سوریه رفته است. بعد که سوریه رفت تماس تلفنی گرفت. فقط خانمش می‌دانست. قرار گذاشتند چیزی نگویند. خانواده چیزی نمی‌دانست تا وقتی که از سوریه تماس گرفتند. معمولاً برای رفع نگرانی هر روز یا دو روز یک بار با مادر تماس می‌گرفت ولی آخرین بار سه‌شنبه یا چهارشنبه بود قبل از شهادت تماس گرفت. گفت ما به منطقه‌ای منتقل شدیم که دسترسی به تلفن نداریم. آخرین تلفن‌هایش با مادر و خانواده بود و بعد از آن دیگر تماسی با خانواده نداشت تا خبر شهادتش به ما رسید.

مادرها به فرزند آخر وابستگی خاصی دارند خانواده داغش را چطور تحمل کردند؟

خیلی سخت بود. وضعیت سلامتی مادر و نامزد شهید خیلی بد شد. به سختی توانستیم تحمل کنیم. اوایل واقعاً فشار روحی و جسمی به مادر آمد. چون فرزند آخر خانواده بود علاقه شدیدی به فرزندش داشت. ارتباطش با مادر خوب بود. عنایت الهی باعث شد مادر آرام شود و به حال عادی خودش برگردد.

پیکرشان کجا به خاک سپرده شد؟

پیکرشان در گلزار شهدای بهشت زهرای کازرون به خاک سپرده شد. مراسم تشییعش همراه با استقبال عجیبی بود. تشییع جنازه‌ای به این عظمت در شهرستان کازرون نداشتیم.

> محمد علاقه خاصی به شهید آوینی داشت. همه کتاب‌هایی که شهید آوینی در مورد جنگ و جبهه نوشته بود، مطالعه کرده بود. از کتاب‌های مختلفی که مطالعه کرده بود، سعی داشت کتابی تهیه کند. هزار جمله از شهید آوینی انتخاب کرده بود

گفت‌وگو

یک سؤال مشترک از ۳ رزمنده دفاع مقدس

انگیزه‌ای که مرا به جبهه کشاند

غلامحسین بهبودی

در متنی که پیش رو دارید از سه رزمنده دفاع مقدس سؤال مشترکی را پرسیدیم. از آنها خواستیم اولین انگیزه‌ای که آنها را به جبهه‌های دفاع مقدس کشاند، توضیح دهند. پاسخ این سه رزمنده را با هم می‌خوانیم.

محمد عزیزی رزمنده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص):

من در نوجوانی به جبهه رفتم. از آن بچه‌های عشق اسلحه بودم. فیلم کماندویی دوست داشتم و فکر می‌کردم محیط جبهه مثل فیلم‌هایی است که دیده‌ام.

در اولین اعزام که اواخر سال ۵۹ بود خبر خاصی در جبهه نبود، یعنی اعزامم مقارن با عملیات خاصی نبود، ولی همین که اوضاع جنوب را درک کردم و در پادگان‌ها، مقرها و بیابان‌ها با سختی‌های جبهه آشنا شدم، فهمیدم که تصور اولیه‌ام با واقعیت فرسنگ‌ها فاصله دارد، اما حس و حالی که در جبهه بود باعث شد دوباره به جبهه برگردم.

بعدها چند بار مجروح شدم. خصوصاً در عملیات کربلای ۵ که تا حد شهادت پیش رفتم، ولی دیگر جبهه‌ای شده بودم و این بار با اعتقاد و ایمان بیشتری به جبهه می‌رفتم. چون راه و هدف را شناخته بودم و به اصطلاح امروزی، بصیرت لازم را پیدا کرده بودم. من در آنجا آدم‌هایی را می‌دیدم که بچه‌های کوچک داشتند و پر از دغدغه بودند.

آن زمان خیلی درکشان نمی‌کردم. اما بعد از جنگ که خودم صاحب اولاد شدم، فهمیدم واقعاً کار سختی است که زن و بچه‌ات را در خانه رها کنی و به جایی بروی که هر آن امکان مجروحیت یا مرگ وجود دارد.

واقعاً به حال پدرانی که با وجود خانواده به جبهه رفتند و مدت‌ها از خانه دور بودند یا شهید شدند و هرگز برنگشتند، حسرت می‌خورم.

> آن موقع هر کسی هر کاری از دستش برمی‌آمد برای حفظ انقلاب انجام می‌داد. گاهی بدون اینکه یک برگه مأموریت داشته باشیم، به مناطق عملیاتی می رفتیم و اگر شهید می‌شدیم، امکان داشت خانواده حتی در اثبات شهادتمان به مشکل بربخورند. اما کسی به خودش و این چیزها فکر نمی‌کرد

رضا محمدی، رزمنده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع):

انگیزه‌ای که من را به جبهه کشاند، شهادت همسایه‌مان حسین بود. ایشان سه سال از من بزرگ‌تر بود و تمام خاطرات کودکی ما با هم گره خورده بود. حسین بچه‌مذهبی نبود. یعنی شر و شور بود و کاری به اعتقادات و این چیزها نداشت. در همان حد که محرم‌ها لباس سیاه می‌پوشید، زنجیر می‌زد و بعد دیگر در هیچ مسجدی پیدایش نمی‌شد، شلوغ محله هم بود و بسیاری از شب‌ها از خانه‌شان فرار می‌کرد.

بعد از انقلاب حسین متحول شد. با هم به جلسات مذهبی می‌رفتیم و در همین جلسات اخلاق و رفتار هر دوی ما تغییر کرد.

سال ۶۰ که به جبهه رفت، من سنم کم بود. آن موقع حسین به گمانم ۱۶ یا ۱۷ سال داشت و من ۱۳ یا ۱۴ ساله بودم. یک بار که به مرخصی آمد، کاملاً تغییر کرده بود. از چیزهایی از محیط جبهه می‌گفت که آدم را تحت تأثیر قرار می‌داد. بار دوم که به جبهه رفت در منطقه گیلانغرب شهید شد. از همان زمان من لحظه‌شماری می‌کردم تا به سن ۱۵-۱۶ سالگی برسم و به جبهه بروم. همینطور هم شد و به محض اینکه توانستم مجوز اعزام بگیرم، درنگ نکردم و به جبهه رفتم.

حسین حیدری از رزمندگان تیپ رمضان:

من از زمانی که فتنه کردستان شروع شد، پایم به مناطق عملیاتی دفاع مقدس باز شد. تازه انقلاب شده بود و ماهایی که سن و سالمان به فعالیت‌های انقلابی قد می‌داد، احساس وظیفه می‌کردیم که از انقلاب در برابر دشمن دفاع کنیم.

با اینکه سپاهی نبودم، ولی مثل یک نظامی، تمام وقتم را برای حفظ انقلاب گذاشته بودم. یک مدت که در کمیته بودیم. بعد با بچه‌های سپاه همکاری کردم و به همراه آنها هم به کردستان اعزام شدم.

آن موقع هر کسی هر کاری از دستش برمی‌آمد برای حفظ انقلاب انجام می‌داد. گاهی بدون اینکه یک برگه مأموریت داشته باشیم، به مناطق عملیاتی می رفتیم و اگر شهید می‌شدیم، امکان داشت خانواده حتی در اثبات شهادتمان به مشکل بربخورند. اما کسی به خودش و این چیزها فکر نمی‌کرد که نگران اثبات شهادتش باشد.

همین انگیزه‌ها با ما بود تا اینکه جنگ تحمیلی هم شروع شد و توفیق پیدا کردیم چند نوبت هم به عنوان بسیجی در جبهه‌های دفاع مقدس شرکت کنیم. من در اغلب عملیات‌های بزرگ جنوب حضور داشتم و در لشکر ۱۰ و ۲۷ و تیپ رمضان هم حاضر بودم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۰۱

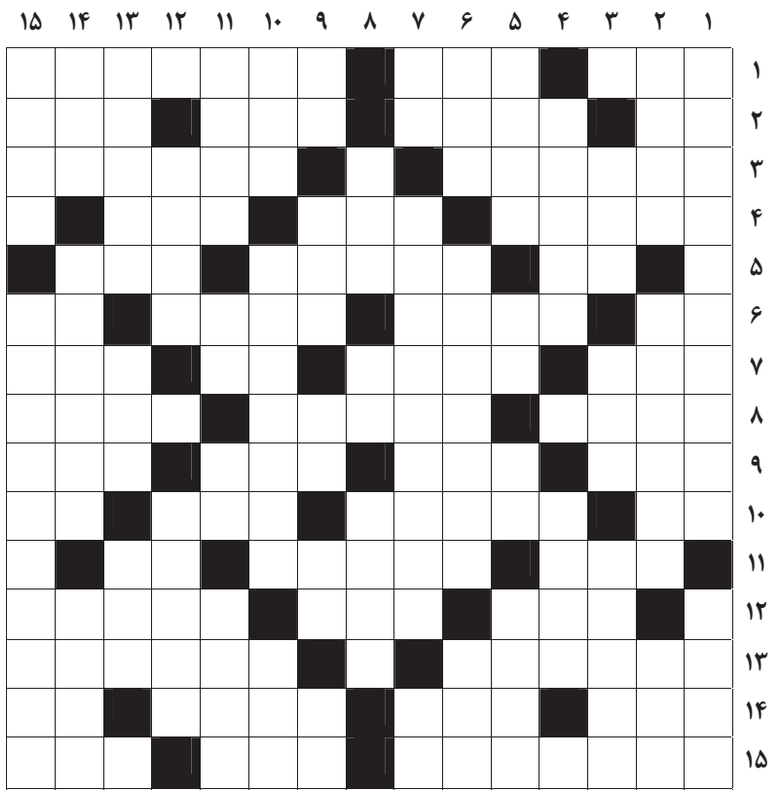

از راست به چپ

۱- مادر آذری – رگ گردن – مهمانخانه ماهانه ■ ۲- دور دهان – گاز لامپ‌های مهتابی – جزیره زادگاه ناپلئون – آیینه مقعر ■ ۳- نماد زایش و شکوفایی در سفره هفت‌سین – ارابه برفی ■ ۴- از حواریون – نشانه کالا – بزم ■ ۵- از حروف روسی – درپی – گمان و خیال ■ ۶- تیر پیکاندار – ته نشین مایعات – نام قدیم تربت حیدریه – شهری در مصر باستان ■ ۷- تلفظ حرف «و» – سرباز نیروی دریایی – یار شیرازی – عقیده انتخاباتی ■ ۸- از وسایل ارتباطی – شهر مقدس بوداییان – واحد شمارش یخ ■ ۹- شهری در آلمان – ظرف پذیرایی – بزرگ و عظیم – سلاح کاشتنی ■ ۱۰- پیش شماره مخابرات – هنرِ پرورش درختان و گیاهان در اندازه کوچک- گاو تبتی – کید میان تهی ■ ۱۱- دوری یاران – ساعت آفتابی – رفوزه ■ ۱۲- گنده؛ ستبر – شهر بادگیرها – نقطه شروع حمله مغول به ایران این شهر بود ■ ۱۳- برگ منشی – ایالتی در امریکا ■ ۱۴- صد و یازده – همیشگی – نور دیده پدر – جنس به ظاهر قوی ۱۵- قمر سیاره اورانوس – موتور بدن – ثروتمند

از بالا به پایین

۱- دارویی برای درمان عفونت – خوردنی ■ ۲- واحد شمارش روزنامه – رشد کننده – گل ته حوض ■ ۳- حیوان موذی – مقابل جفا – یوزپلنگ امریکایی ■ ۴- از درختان جنگ‌های شمال – از آلات موسیقی شبیه تار ■ ۵- باهوش – میزان سال‌های زندگی – رود آرام – لسان ■ ۶- نوشابه لبنی – ثنویت و دوگانه پرستی- بنده ■ ۷- هفتاد و دومین سوره – عنوانی برای ساخت و ساز مسکن در تعداد زیاد – مادر لر ■ ۸- کنار – حرف انتخاب – نوعی سلاح گرم ■ ۹- به سیگار می‌زنند – از صادرات کشورمان – صورت – دشمن سخت – مردن بر اثر غصه ■ ۱۰- رود مرزی – شیمیدان فرانسوی بانی نامگذاری عناصر – درآمد ■ ۱۱- بافت‌ها – رها و آزاد – حرف نفی عرب- فرماندهی انتظامی تهران بزرگ ■ ۱۲- پول چای – زاغ و کلاغ ■ ۱۳- به تنهایی – اهلی – برداشت غله ■ ۱۴- قرض بانکی – نوعی رنگ خودرو – قله آتشفشانی ایتالیا ■ ۱۵- نیروی ویژه هوابرد – لاقید بودن در برابر الزامات اخلاقی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۴				۵		
۷						۱		
۸			۳	۵				
	۸				۹		۳	
			۲				۸	۶
۲	۱				۷			
		۳					۱	
		۲		۸			۹	
				۲	۶			

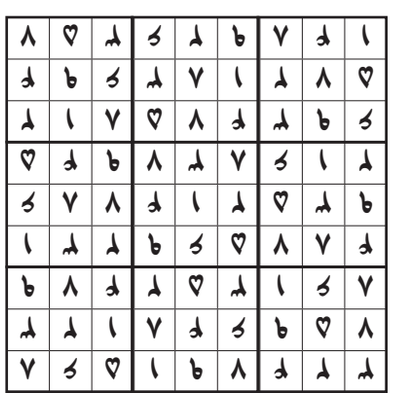

جدول کلمات متقاطع
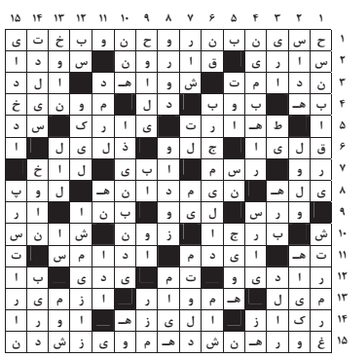
پاسخ جدول شماره ۶۱۰۰